نسبت حوزه علميه با مديريت استراتژيك

هنگامي‌كه از مديريت استراتژيك و راهبردي در جامعه‌اي صحبت مي‌كنيم كه دين‌محور است و معادباور، ناگزير بايد نسبت راهبردها با حوزه علميه به عنوان نهاد متولّي دين مشخّص شود. پرسش‌هايي در اين زمينه طرح شده و پاسخ داده مي‌شود. هدف اين است كه بتوانيم مباني ديني را در قالب ابزارهاي هوشمند در سياستگذاري و مديريت راهبردي در مسير پيشرفت و تعالي نظام اسلامي به كار گيريم.

# پرسش‌هاي محوري

1. شاخص‌ها يا مؤلفه‌هاي ديني متناظر با مفاهيم رايج در ادبيات راهبردي كدامند؟
2. ادبيات مديريت استراتژيك با ادبيات ديني چه نسبتي دارد؟ (قابل پذيرش است با خير؟)
3. از نظر شما ماهيت حوزه چيست؟ (يك سازمان، نهاد، فرانهاد و…)
4. از نظر شما مطالعه راهبردي چه مراحلي دارد؟ مطالعه راهبردي تحول حوزه چه لايه ها ومراحلي دارد ؟
5. مأموريت ها و چشم انداز حوزه علميه در عصر حاضر از ديدگاه شما چيست؟
6. سطوح تصميم (سياستگذاري، راهبرد، اقدام اثرگذار، برنامه) از منظر شما چيست؟
7. ذينفعان حوزه از منظر شما چه كساني هستند؟ (مردم، طلاب، كارمندان مراكز حوزه، تشكيلات دولت)
8. از نظر شما منابع كنوني حوزه كدامند؟ (نيروي انساني مثل نيروهاي متخصص، امكانات مادّي، معنويت و ارزشهاي معنوي حاكم و...) آيا اين منابع از لحاظ كمّي و كيفي متناسب با مأموريت هاي حوزه هستند؟
9. رقيبان حوزه كدامند و مزيت رقابتي حوزه در مقابل آنها چيست؟

## پرسش اول: تناظر دين با ادبيات راهبردي

دين و راهبرد جايگاهي متقابل و موازي ندارند تا بتوان تناظري ميان عناصر و اجزاي آن‌ها برقرار كرد. جايي مي‌توان از تناظر سخن گفت كه دو دستگاه علمي يا معرفتي مأموريت يا موضوع عمل واحدي داشته باشند. در اين حالت است كه مي‌توانيم بپرسيم: شما متناظر با اين مطلب چه گزاره‌اي داريد! درست مثل اين‌كه بپرسيم مجلس شوراي اسلامي چه تناظري با دولت دارد؟

همان‌طور كه مجلس و دولت در طول هم قرار گرفته‌اند و نقطه «ارتباط» دارند و نه نقطه «تناظر»، حوزه علميه نيز با مديريت راهبردي در طول هم قرار گفته‌اند و گردش كار آن‌ها به صورت متوالي است. حوزه به عنوان يك نهاد علمي نظريه‌هاي علمي مورد نياز براي سياستگذاري و طراحي راهبردها را فراهم مي‌كند. اما اين‌كه مديريت راهبردي انگيزه يا علاقه و يا توانمندي لازم براي استفاده از اين نظريه‌ها را داشته باشد، مقوله متفاوتي‌ست.

اين پرسش از آن‌جا به ذهن رسيده است كه همواره مديريت استراتژيك را در طول ايدئولوژي مادي ديده‌ايم، به دليل اين‌كه خاستگاه آن جوامعي بوده كه رويكرد ديني به مديريت اجتماعي نداشته‌اند. البته مي‌توان تصوّر كرد كه پس از برقراري ارتباط مديريت استراتژيك با دستاوردهاي حوزه، تغييراتي در روش‌هاي مديريتي پديد آيد و خود دانش مديريت استراتژيك هم دچار تحولاتي گردد، ولي اين به معناي متناسب شدن اين روش‌ها با دين است و نه به معناي تناظر مديريت استراتژيك با نظام علمي حوزه يا نظريه‌هاي علمي آن.

## پرسش دوم: تقابل ادبيات استراتژيك با ادبيات ديني

شارژر گوشي‌هاي سامسونگ به گوشي‌هاي اپل متصل نمي‌شوند و بالعكس. اما اين نه بيانگر نقصي در گوشي‌هاي سامسونگ است و نه ضعفي در گوشي‌هاي اپل. نهادي كه مسئول طراحي اين دستگاه‌ها بوده است، تمامي اجزا را متناسب با هم و سازگار ديده است.

نظام سرمايه‌داري ليبرال براي مديريت خود روش‌ها و متدهايي تدوين كرده است كه بخشي از آن‌ها در قالب مديريت استراتژيك مطرح شده است. قطعاً نظام كمونيستي سوسياليتي هم روش‌هاي اختصاصي خود را براي مديريت راهبردي داشته است. طبيعي‌ست كه روش‌هاي عملي بايد متناسب با مباني نظري باشند.

در برنامه‌اي كوتاه‌مدّت مي‌توان روش‌هاي راهبردي رايج را با تغييراتي اندك براي تحقق مباني نظري ديني سازگار نمود. براي اين منظور حضور طلاب آشنا به مديريت در بطن برنامه‌ريزي راهبردي لازم است. اما نبايد فراموش كرد كه در بلندمدّت بايستي نهادهاي پژوهشي براي طراحي روش‌هاي نوين استراتژيك متناسب با ادبيات ديني اسلام تلاش نمايند. امروزه چنين نهادهايي در حوزه علميه تأسيس شده‌اند و مشغول فعاليت هستند.

## پرسش سوّم: ماهيت حوزه

حوزه علميه آن طور كه خود را تعريف مي‌كند مجموعه‌اي تخصّصي‌ست براي «فهم تكليف شرعي». فقيه انساني‌ست كه به دليل ممارست فراوان دانش‌هايي را كسب كرده كه مي‌تواند احكام شرعي را از منابع آن؛ كتاب و سنّت؛‌ قرآن و روايات، استخراج نمايد. هر نظام اجتماعي مشتمل بر تخصّص‌هاي فراوان است؛ معمار دارد، نجار دارد، آهنگر دارد، مكانيك و لوله‌كش و مدير و معلّم هم دارد. همه اين تخصّص‌ها براي رفع نيازهاي جامعه لازمند. حوزه علميه نيز يكي از اين نهادهاي ضروري‌ست، البته اگر جامعه خود را محتاج به فهم تكليف شرعي بداند!

همان‌طور كه نيازهاي جامعه همگي در يك سطح قرار ندارند، نهادهاي متولّي تأمين اين نيازها نيز نقشي برابر نخواهند داشت، زيرا ارزش آن‌ها تابع اهميّت نياز است. براي مردم غذا مهم‌تر از اصلاح موي سر است. پس كسب و كارهاي تهيه غذا ارزش اجتماعي بيشتري دارند تا آرايشگاه‌هاي سر.

نياز انسان دين‌دار به فهم تكليف شرعي از نياز به آب و غذا هم بيشتر است. او كه به معاد باور دارد، در جستجوي تأمين مايحتاج اُخروي خويش است. او مي‌داند كه اگر در اين دنيا گرسنه هم بماند، به حفظ ايمان مي‌ارزد، چه كه پس از انتقال به سراي جاودان پيوسته با بهترين خوراك‌ها پذيرايي خواهد شد. سيره و سبك زندگي ائمه طاهرين (ع) نيز حاكي از همين رويكرد است؛ آن هنگام كه جان خود را فداي ايمان خود و جامعه خود مي‌كنند. حوزه علميه به عنوان نهادي كه رافع مهم‌ترين نياز بشر است، قطعاً مهم‌ترين تخصّص را در بر گرفته است.

## پرسش چهارم: مراحل مطالعه راهبردي

مطالعه راهبردي بايد متناسب با نهاد مورد بحث، گستره و اهميّت آن باشد. طبيعتاً مطالعات راهبردي يك نظام اجتماعي برابر با مطالعه راهبردي يك بنگاه اقتصادي كوچك نخواهد بود. اما مي‌توان مراحلي را برشمرد كه تقريباً در تمام موارد بايد به انجام رسد.

1. ايدئولوژي: نخست بايد مباني نظري فراخواني شود تا جهان‌بيني و رويكرد اصلي از «بودن» را ترسيم كند. اگر يك بنگاه اقتصادي كوچك، مانند: يك نجاري موضوع مطالعه باشد، بايد ابتدا تكليف خود را مشخّص كند كه موفقيت در زندگي و دستيابي به كمال، براي او، به معناي «رفاه بيشتر»‌ است يا به معناي «ايمان بيشتر»، به معناي «مصرف بيشتر» يا «خدمت بيشتر»؛ «دنياي بهتر» يا «آخرت بهتر»، يا رويكردي معيّن و مشخّص در ميان اين دو.
2. پرسپكتيو: دورنما يا چشم‌انداز كه نشان‌دهنده مقصدي‌ست كه مي‌توان در دوره‌اي قابل تصوّر در نظر گرفت. قلّه‌اي كه از دور مي‌بينيم و جهت را بر آن تنظيم مي‌كنيم. چشم‌انداز بيانگر آرزوهاي يك ملّت يا اعضاي يك سازمان است كه لزوماً قرار نيست حتماً دست‌يافتني به نظر برسد. اين دورنما متكي بر جهان‌بيني ماست.
3. آرمان‌ها: اهداف آرماني در دسترس است. يك گام از چشم‌انداز به واقعيت نزديك‌تر شده و هدف‌هايي را بيان مي‌كند كه كلّي‌ترين و فرابخشي باشند. اهداف آرماني را بر اساس چشم‌انداز توصيف مي‌كنيم.
4. بيرون: اكنون كه بر اساس ايدئولوژي خود منظره مطلوب را ترسيم كرده و اهداف كلان و آرماني خود را نگاشتيم، نوبت به حركت مي‌رسد، اما نمي‌توان اقدام به حركت كرد، تا وقتي محيط خود را نشناسيم. اولين گام براي طراحي اصول راهبردي شناخت محيط است. در بعضي روش‌هاي توليد راهبرد، اين نگاه بيروني به دو بخش «فرصت‌ها» و «تهديدها» تقسيم مي‌شود.
5. درون: حركت توسط نهادي انجام خواهد شد كه ما متولّي آن هستيم. اين نهاد سازوكارهايي دارد، توانايي‌ها و قدرت‌هايي دارد، امكانات و مقدوراتي دارد، البته ضعف‌ها و ناتواني‌هايي هم شايد داشته باشد. نهاد موضوع مديريت نيز بايد به درستي شناخته شود.
6. راهبردها: اصول راهبردي همان قواعدي هستند كه مي‌توانند مسير حركت را مشخّص كنند و تضمين نمايند تمامي برنامه‌ها، اقدامات و راهكارها در تمامي بخش‌ها مي‌تواند همسو شده و نهاد را به سوي مقصد به حركت در آورد. در طراحي راهبردها نياز است تا اهداف آرماني، مختصّات محيط و ويژگي‌هاي نهاد در نظر گرفته شود و با ملاحظه اين سه دسته اطلاعات، اصول حاكم بر تغيير و حركت توليد شود.
7. سند راهبردي: مجموعه اين اطلاعات وقتي گردآوري شوند، سندي را شكل مي‌دهند كه بايد نصب‌العين و محور تمامي برنامه‌ريزي‌هاي همه بخش‌هاي سازمان و نهاد باشد. هر اقدامي ضرورتاً بايد نسبت خود را با يكي از اين راهبردها نشان دهد.

## پرسش پنجم: مأموريت حوزه علميه

مركز مديريت حوزه رسالت حوزه‌هاي علميه را اين‌طور در سند چشم‌انداز خود ذكر كرده است: «اقامه دين و اعلاي كلمه توحيد مبتني بر اجتهاد بر پايه قرآن، سنّت نبوي (ص) و مكتب اهل بيت (ع)» و در ادامه هفت مأموريت براي حوزه‌ها برشمرده است:

1. استنباط، تبيين و تعميق آموزه‌هاي اسلام و مكتب تشيع در عرصه‌هاي مختلف علوم و معارف اسلامي به ويژه فقه
2. تبيين روشمند و صيانت هوشمندانه از اسلام ناب و مكتب تشيّع
3. نظريه‌پردازي و توليد علم در حوزه‌هاي مختلف علوم اسلامي- انساني
4. تربيت نيروي انساني براي رفع نيازهاي ديني جامعه، نظام اسلامي و حوزه‌هاي علميه
5. تبليغ، ترويج، تثبيت و تعميق ارزش‌ها و معارف اسلامي در سطح ملّي و فراملّي
6. پشتيباني و حمايت از نظام اسلامي و هدايت در جهت تحكيم، تقويت و اعتلاي آن
7. تلاش جهت تحقق تمدن اسلامي بر اساس آيات قرآن كريم و آموزه‌هاي مكتب اهل بيت (ع)

## پرسش ششم: سطوح تصميم

وقتي سند راهبردي در دسترس است، تصميم از برنامه‌ريزي آغاز مي‌شود. هر برنامه مشتمل بر تعدادي راهكار است كه هر كدام بايد توسط نيروهايي مشخّص از سازمان، با هزينه‌اي معيّن و در زماني تعيين شده به انجام رسد. اما طراحي اين راهكارها كه به آن اقدامات نيز گفته مي‌شود نيازمند شناخت «روابط واقعي» است. نظامي از اسباب و مسبّبات در جهان خارج جريان دارد كه علم‌ها و دانش‌ها متولّي شناخت آن‌ها و يافتن ضوابط و قوانين‌شان هستند. مثلاً اگر بدانيم كمبود يك كالا سبب بالا رفتن ارزش مالي آن مي‌شود، اين گزاره علمي در طراحي راهكارها و اقدامات اثر مي‌گذارد و به كار مي‌آيد.

بنابراين تصميم‌گيري در ذيل سند راهبردي آغاز مي‌شود و از نظريه‌هاي علمي كه تصميم‌ساز هستند منشأ مي‌گيرد. اين نظريه‌ها با هوشمندي برنامه‌ريزان تبديل به قوانين و ضوابطي مي‌شوند كه به شكل زنجيروار و پي‌در‌پي برنامه‌ها را شكل مي‌دهند. تحليل گزارش‌ها و رصدهاي پيوسته اين امكان را فراهم مي‌كند تا نظريه‌هاي علمي تكامل يافته و راهكارها در برنامه‌هاي بعدي با دقّت بيشتري توليد شوند.

## پرسش هفتم: مخاطبان حوزه

مشتري شركتي كه خودرو توليد مي‌كند هر فرد يا سازماني‌ست كه نياز به استفاده از خودرو براي جابه‌جايي دارد. ذي‌نفعان يك نجّاري تمام افراد و سازمان‌هايي كه نياز به تجهيزات چوبي دارند. حوزه علميه به عنوان تنها نهادي كه تخصّص در «فهم كلام شارع» دارد و مي‌تواند «احكام شرعيه» را از منابع آن استنباط كند، مخاطبان و ذي‌نفعاني به گستره «مكلّفان» دارد. مكلّف يا فرد است و يا نظام.

احكام فردي با احكام اجتماعي و حاكميتي تفاوت دارند. از آن جهت كه فرد در آن واحد و در يك زمان تنها يك «عمل» مي‌تواند انجام دهد و بيش از يك «فعل» در زمان واحد قابليت تحقق براي او ندارد، در تزاحم ميان تكاليف همواره بايد به حكم اهمّ بپردازد. مانند: فردي كه نماز او در حال قضا شدن است و در همان لحظه متوجه غرق شدن ديگري در آب مي‌شود. به هر كدام بپردازد از ديگري باز مي‌ماند. در اين حالت مكلّف است انقاذ غريق كند و نماز را پس از وقت، قضا نمايد.

اما حكومت مجموعه‌اي از دستگاه‌ها، نهادها و افراد گوناگون است كه همزمان مشغول كار و فعاليت هستند. از اين رو، حاكميت مي‌تواند گروهي را مسئول نجات غريق نمايد و گروهي ديگر را مسئول اقامه نماز. در اين نوع از احكام تزاحم هميشگي و دائمي است و تكليف تنها با «تخصيص» امكانات و توانمندي‌ها توصيف مي‌شود. احكام حكومتي بيانگر الگوي تخصيص اسلامي براي تصميمات نظام هستند. مشخّص مي‌كنند بودجه نظام آموزشي بايد چند برابر نظام سلامت و بهداشت باشد. در حوزه سلامت نيز چه نسبتي از توانمندي نظام بايد مصروف پيشگيري و چه مقدار براي درمان اختصاص يابد. با توجه به اين تفاوت سنخ حكم، ذي‌نفعان فردي و ذي‌نفعان اجتماعي پاسخ‌هاي متفاوتي از نظام اجتهادي حوزه دريافت مي‌كنند.

## پرسش هشتم: منابع حوزه

مهم‌ترين منابع دانشي حوزه معطوف به «قرآن»، «حديث» و «فقه» است. منابع انساني حوزه نيز مراجع و مجتهداني كه قادر به استنباط فقهي هستند. اين منابع دانشي و انساني در حال حاضر اختصاص به فقه فردي دارد و در عرصه فقه حكومتي و اجتماعي توانمندي مناسبي در حوزه‌ها وجود ندارد. علّت آن نيز تازگي مواجهه حوزه با اين سنخ جديد از احكام است. در گذشته تاريخي فقه شيعه، هرگز چنين فرصتي فراهم نشده بود تا مسائل حكومتي موضوع بررسي‌هاي فقهي قرار بگيرند و تلاش‌هايي كه در چند دهه اخير صورت پذيرفته هنوز به انجام نرسيده و نتيجه نداده است و هنوز نياز به تضارب آرا و مطالعات بيشتر دارد.

هر چقدر موضوعات و مسائل حاكميتي بيشتر در دسترس مجتهدان قرار گيرد و پرسش‌هاي فقه حكومتي متوجه آنان شود، اگر به صورت نظام‌مند ارتباط حاكميت با حوزه به نحوي بازتعريف شود كه مجتهدان ناگزير به پاسخ باشند، امكان شتاب‌دهي به توليد اين نوع از استنباط‌هاي فقهي فراهم مي‌گردد.

## پرسش نهم: رقباي حوزه

حوزه‌هاي علميه در موضوع كار خود قطعاً و بدون ترديد بي‌رقيب هستند. مادامي‌كه يك نظام ديني حاكم باشد كه مبتني بر مكتب تشيّع عمل نمايد، گريزي جز مراجعه به اين نهاد علمي ندارد. هيچ نهاد ديگري حتي مدعي جانشيني حوزه‌هاي علميه نيست. آن دسته افرادي كه خارج از حوزه علميه مدعي هستند، ادعا ندارند كه احكام شرعي را از منابع ديني استخراج مي‌كنند، بلكه همواره بر طبل عدم نياز به مبناي ديني براي نظام مي‌كوبند.

پلوراليست‌ها، ليبرال‌ها، سكولارها هيچكدام بنا ندارند بگويند: بله، اين نظام اسلامي و شيعي است و بايد احكام آن از قرآن و سنّت استخراج شود و ما بهتر از مجتهدان در اين كار تخصّص داريم، بلكه سخن آن‌ها اين است كه در عصر حاضر نبايد دين در امور دنيا دخالت كند. يا مي‌گويند دين متحوّل شده و عقول بشر رشد كرده و دين امروز همان عقل محض يا خِرَد ناب است و به جاي منابع ديني بايد به منبع عقل براي شناخت تكليف اكتفا كرد.

بنابراين حوزه همچنان بي‌رقيب و بي‌همتاست. اگر مردم خود را مكلّف به شرع اسلام و مكتب حقّه جعفري بدانند، گريزي ندارند تا از حوزه‌ها استفسار كنند و حاكميت نيز همچنين. هر مدعي نيز حتي اگر فاسق و جاه‌طلب باشد، براي ورود به عرصه رقابت چاره‌اي جز اين ندارد كه به حوزه علميه وارد شود و خود را تا اجتهاد برساند، تا بتواند احكام باطل را به جاي احكام حق به مخاطبان القا كند. معناي اين كلام اين است كه براي ردّ اجتهاد نيز بايد ابتدا مجتهد شد!

مگر آن‌كه يك روز حكومت و مردم به اين نتيجه برسند كه ديگر اسلام راستين را نمي‌خواهند و تمايل دارند آخرت را رها كرده و به دنيا بفروشند. نام اين رقابت نيست. مانند فردي كه تنها كفاش شهر است و هيچ فرد ديگري دانش و مهارت كفاشي ندارد. او در تخصّص خود بي‌رقيب است، مگر مردم تصميم بگيرند زين‌پس پابرهنه زندگي كنند!